

نشریه ادبیات تطبیقی (علمی - پژوهشی)

دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه شهید باهنر کرمان

دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۰

تأثیر و تأثر در موضوع دنیا بین صائب و متنبی*

دکتر سید محمد رضی مصطفوی نیا

استاد یار دانشگاه قم

معصومه سپهرنوش

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

چکیده

ادب فارسی و ادب عربی از دیرباز در تعاملی بسیار محکم بایکدیگر بوده و شاید اثرپذیری و اثرگیری این دو ادب را در بین هیچ دو ادب دیگری با این شدت و حجم زیاد نیابیم. به گواهی تاریخ، هر دو ادب بر غنای دیگری افزوده و مانایی آن را در تاریخ تضمین نموده‌اند، از این روست که بحث ادب تطبیقی مابین زبان عربی و فارسی از اهمیت خاصی برخوردار شده و انظار ادب دوستان زیادی را به خود جلب کرده و در رابطه با آن مطالب فراوانی نگاشته شده که قلم را یارای برشمردن آن نیست. در این مقاله در قالب ادبیات تطبیقی و با پشتوانه قوانین آن که همان یافتن ویژگی مشترک آشکار و پنهان بین دو زبان و پدیده تأثیر و تأثر است، با روش کتابخانه‌ای و مطالعه دیوان متنبی و صائب، اشعار حکمی متنبی عرب‌زبان و صائب فارسی‌زبان در موضوع دنیا با بررسی دیوان ایشان و مطالعه کتب مربوط، مورد تطبیق و مقایسه قرار گرفته است. آن چه بیش از همه جالب توجه می‌باشد اثرپذیری شعر هر دو شاعر از محیط است که باعث القای تجربه‌ای ویژه به آن دو و متبلور شدن آن در حکمتی خاص است. همین طور، تشابه فرهنگی عمیق و کهن دو زبان از گذشته‌های دور، و اندیشه دینی هر دو شاعر، باعث تشابه حکم آن‌ها گردیده است.

واژگان کلیدی

متنبی، صائب تبریزی، ادبیات تطبیقی، شعر حکمی، دنیا.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۷/۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۸/۲۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده: dr_amostafavinia@yahoo.com

۱ - مقدمه

ادب تطبیقی به بررسی کنش‌ها و واکنش‌های موجود بین دو ادبیات مختلف و تأثیر و تأثر آنها بر یکدیگر می‌پردازد، (ندا، ۱۳۸۳، ص ۲۶). موضوع مقاله حاضر نیز خارج از این مقوله نبوده و بررسی تطبیقی اشعار حکمی متنبی و صائب را مد نظر قرار داده، اما قبل از ورود به مبحث اصلی اشاره ای گذرا و مختصر بر نحوه تعامل ایرانیان و عرب‌ها به ویژه بعد از ورود اسلام به ایران ضروری می‌نماید تا خواننده پیش از پیش با چگونگی فراهم شدن شرایط برای این اثرپذیری و اثرگذاری مابین ادب عربی و ادب فارسی آشنا گردد. پس از برافتادن پادشاهی ساسانیان در سال ۱۳۲ ه. ق، اندک اندک دین مبین اسلام در ایران گسترش یافت (ترابی، ۱۳۸۲، ص ۵۱). بعد از راه یافتن دین مبین اسلام به سرزمین ایران؛ زبان و فرهنگ عربی در این سرزمین منتشر شد و این دو زبان و این دو فرهنگ هم‌چون شیر و شکر درهم در آمیخت. به تدریج و در اثر این آمیختگی، پیوند و روابط عمیق و محکمی بین این دو زبان ایجاد گردید و آن دو را به مثابه فرهنگی واحد درآورد که اثر آن تاکنون نیز باقی است و این امر، مطالعات تطبیقی را در دو زبان نام برده از حساسیت ویژه‌ای برخوردار می‌کند. هر چه بر عمر اسلام در ایران می‌گذشت؛ نفوذ آن و در نتیجه، تأثیر همه متعلقات آن که زبان عربی هم یکی از آنهاست، در این کشور بیشتر می‌شد، به طوری که در عهد سامانیان و در طی قرون ششم و هفتم تمامی شاعران و نویسندگان ایرانی با زبان عربی آشنایی داشتند و آن را به منزله مقدمه علوم دینی خوانده و به همین دلیل یادگیری آن را واجب می‌دانستند.

زبان شعر نیز از این تأثیر در امان نماند و افکار و مضامین و اصطلاحات عربی وارد شعر فارسی گردید و بدین ترتیب، این دو زبان و این دو فرهنگ هم‌چون شیر و شکر در هم در آمیخت. بنابراین، از آغاز ظهور اسلام و راه یافتن آن به سرزمین ایران و از عهد سامانیان به بعد، زبان عربی در این کشور اهمیت، فوق العاده‌ای یافت و هیچ یک از فضلالی ایرانی نبودند که در نظم و نثر صاحب روش و سلیقه‌ای مخصوص نباشند، به طوری که در دستگاه صاحب بن عبّاد، عده

کثیری از شعرا بوده‌اند که نژاد ایرانی داشته و به زبان عربی شعر گفته‌اند. در دربار بویه‌یان نیز وضع بر همین منوال بوده است (ریکا، ۱۳۸۲، ص ۲۶۸).

به هر حال، در شیوع و انتشار زبان عربی در کشور ایران و تفوق ایرانیان در نظم و نثر عربی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم که دوره‌های حکومت سامانیان را در بر می‌گیرد؛ هیچ شک و شبهه‌ای نیست. شاعری چون بشار و نویسنده‌ای چون ابن مقفع و مؤلفانی چون ابن قتیبه و طبری از میان ایرانیان برخاسته‌اند (صفا، ۱۳۸۴، ص ۷۳). متنبی و صائب دو شاعر بزرگ حکمت سرا می‌باشند و دیوان این دو، سرشار از مفاهیم عمیق حکمی و اخلاقی است. این مفاهیم با استناد به روابط فرهنگی دو زبان، دائماً بین شاعران عربی و فارسی در آمد و شد و تبادل‌اند. علی‌رغم این که درون‌مایه حکم صائب، عرفان و خداشناسی است و با اقتدا به حافظ شیرازی به صورت نمادین بیان شده است و درون‌مایه حکم متنبی، قوت و قدرت و رسیدن به عزت و بزرگی است باز با این حال اشتراکاتی بین حکم این دو شاعر مشاهده می‌شود که در نتیجه تجربه، و سفرهای طولانی آن دو است که در هر دو از بینشی دینی و مذهبی، ریشه گرفته است. لازم به ذکر است آنچه نگارندگان را به نوشتن این موضوع واداشته، عدم وجود تحقیق یا پژوهشی در این باره بوده است.

در این بخش از مقاله، حکم مشترک دو شاعر در حد وقت و توان در موضوع دنیا، مورد بررسی قرار می‌گیرد و مشخص می‌شود که چه ارتباط عمیق و دقیقی بین حکم این دو برقرار است و این، نتیجه تشابه فرهنگی و روابط تنگاتنگ و طولانی مدت دو زبان است.

۲- دنیا

دنیا از نظر دو شاعر فانی، گذرا، حیل‌گر و غدار است، به کسی وفا نمی‌کند، می‌دهد و سریع می‌ستاند، می‌فریبد، می‌گذرد، هر دو شاعر از دنیا به بدی یاد می‌کنند و نعمت‌های آن را به کسی متعلق نمی‌دانند، حتی اگر دنیا تمام وجود خود را به کسی ببخشد، چنین شخصی نباید امیدوار باشد؛ زیرا به زودی همه دارایی خود را از دست خواهد داد.

۲-۱- بخل دنیا

متنبی:

أَبْدًا تَسْتَرِدُّ مَا تَهَبُ الدُّنْيَا يَا قَيَّالَيْتَ جُودَهَا كَانُ بُخْلًا

(العکبری، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۱۳۰)

دنیا، همواره آنچه را می‌بخشد؛ باز پس می‌گیرد، پس ای کاش در بخشش خویش بخل می‌ورزید!

از نظر متنبی دنیا می‌بخشد و باز پس می‌گیرد، متغیر است، خوشی‌های او تیره و تار است، بعد از بقا، فنا را به دنبال دارد، خوشی‌ها و ناخوشی‌های او قرین‌همند و کسی نمی‌تواند به او دل‌خوش باشد؛ پس چه بهتر که از همان ابتدا نبخشد. جُلاح می‌گوید: «وَلَلْمَنَعُ خَيْرٌ مِّنْ عَطَاءٍ مُّكْدَرٍ»؛ «نبخشیدن بهتر از بخشیدن نامطمئن است.»

أرسطو نیز در این زمینه می‌گوید: «الدُّنْيَا تُطْعِمُ أَوْلَادَهَا، وَ تَأْكُلُ أَوْلَادَهَا»؛ دنیا به فرزندانش روزی می‌دهد و آنان را می‌بلعد. دنیا اولاد خود را با دادن روزی به آنان فریب می‌سازد، در حالی که دنیازدگان غافلند که سرانجام طعمه این غدار خواهند گردید.

صائب:

از تو باشد گر همه روی زمین از خود مدان کانچه داد امروز، فردا می‌ستاند روزگار

(صائب تبریزی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۲۱۶۹)

از نظر صائب اگر دنیا، تمام امکانات خود را به فردی ببخشد، باز هم نباید امیدوار بود و به نعمت‌ها، دل بست؛ زیرا سرانجام همه را خواهد ستاند و به دیگری خواهد بخشید. مصرع دوم بیت متنبی، گیرایی مطالب را دوچندان کرده، و با آوردن کلمات «جود» و «بخل» مفهوم را اثربخش نموده است؛ یعنی بخل دنیا بهتر از آن بخششی است که سرانجام آن حرمان و ناامیدی است. بنابراین، متنبی در میان این مفهوم با آوردن استعاره مکنیه در قالب اسلوب معادله موفق‌تر بوده است.

۲-۲- دنیای حیلہ گر

متنبی:

يُعَلِّئُنَا هَذَا الزَّمَانَ بِذَا الْوَعْدِ وَيَخْدَعُ عَمَّا فِي يَدَيْهِ مِنَ التَّقْدِ

(العکبری، پیشین، ج ۲، ص ۶۸)

روزگار ما را به این وعده دل خوش و سرگرم می کند و از نقدی که به دست خویش دارد، می فریبد.

دنیایی که متنبی به آن می نگرد، در تمامی کارهای خود اهل خدعه و نیرنگ است، حتی اگر نقداً چیزی را به کسی ببخشد، از او به حیلہ خواهد ستاند؛ حال اگر نقد دنیا این گونه است؛ نسیه اش چه خواهد بود.

صائب:

فریب زینت دنیا مخور، ز ساده دلی

که گوشوار زرش، گوشمال می آرد

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۲، ص ۱۲۲۴)

صائب در این بیت، نعمت های دنیا را به گوشواره طلا، تشبیه کرده است. سرانجام همین گوشواره طلا و ظاهر فریب و خوش آب و رنگ، گوش صاحبش را مجروح خواهد کرد، ساده دل و جاهل است کسی که گوشواره را از آن خود بداند و فریب زینت و ظواهر دنیا را بخورد.

صائب:

شادی اندک دنیا و غم بسیارش برق از ابر نمایان شده را می ماند

(صائب تبریزی، ج ۲، ص ۱۶۷۶)

در این بیت، صائب شادی اندک دنیا را، به برق در هنگام بارندگی؛ و غم بسیارش را، به ابرهای سیاه و غول پیکر پرباران در هنگام بارندگی تشبیه کرده است. برق زود می آید و می رود و روشن و درخشان و زیباست و می فریبد و دل بسته می کند، اما ابر سیاه و عظیم می ماند و در پی این برق زیبا، سرافکنندگی و ناامیدی به جای می گذارد. این تشبیه اثربخش، زوال نعمت های دنیا را به خوبی نشان می دهد.

صائب:

حاصل نعمت دنیا همه زرق است و فریب

این درختی است که پوچ است سراسر، بارش

(همان، ج ۲، ص ۲۳۲۷)

و این بار صائب، نعمت دنیا را به درختی تشبیه کرده که میوه‌های آن ظاهراً رسیده و آبدار است؛ اما باطن آن پوچ و آفت‌زده است، بنابراین می‌فریبد و سرانجام، انسان را تهی دست و ناکام می‌گذارد.

صائب برای نشان دادن مفهوم فریندگی دنیا از سه تشبیه استفاده کرده است و این تشبیهات پی در پی که در قالب اسلوب معادله نمایان شده است، مفهوم را رسا نموده و در نتیجه، صائب موفق‌تر از متنبی در این صحنه آشکار شده است. «میوه‌های آبدار ظاهر فریب»، «برق زیبا و زوال پذیر»، «گوشوار زر»، در اشعار صائب همان «نقد» در شعر متنبی است که می‌فریبند و تباه می‌شوند و جز خسران و تباهی عاید انسان نمی‌گردانند.

۳-۲- گردش ایام

متنبی:

بِذَا قَضَتِ الْأَيَّامُ مَا بَيْنَ أَهْلِهَا مَصَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ فَوَائِدُ

(العکبری، پیشین)

چه بسا روزگار، این گونه در میان اهلش حکم می‌کند که مصیبت‌های یک قوم نزد قوم دیگر فایده بخش باشد.

از نظر متنبی گاهی در دنیا اتفاقی می‌افتد که گروهی را ناخشنود و عزادار می‌کند، در حالی که همین حادثه گروهی دیگر را مسرور و شادمان می‌سازد. عکبری در شرح خود می‌نویسد: «این بیان متنبی برگرفته از قول حارث بن حلز^۲ می‌باشد:

رَبَّمَا قَرَّتْ عَيْوُنٌ بِشَجَا مُرْمَضٌ قَدْ سَخَنْتَ مِنْهُ عَيْوُنُ

(العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۶)

و طائی^۳ نیز می‌گوید:

ما إن تَرَى شَيْئاً لَشَيْءٍ مُّحْيِياً مُّحْيِياً حَتَّى تُلَاقِيَهُ لِآخِرِ قَاتِلِاً

(العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۶)

و متنبی این مفهوم را در نیمه دوم بیت خویش آورده و به خوبی حق مطلب را ادا کرده است. (العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۷۶).

جلال الدین محمد بلخی نیز قریب به همین مضمون در مثنوی خویش آورده است:

مَر سگان را عید باشد، مرگِ اسب روزیِ وافر بُود، بی جهد و کسب کسب

(دامادی ۱۳۷۱هـ، ص ۱۰)

مرگ اسب باعث خوشحالی سگان است؛ زیرا روزی خود را بدون تلاش و زحمت به دست آورده‌اند، خوشحالی یکی نتیجه‌اندوه دیگری است و این همان مفهوم مورد نظر متنبی است. این کلام شاعر در مفهوم، شبیه این سخن امیرالمؤمنین (ع) است، هنگامی که محمد بن ابی‌بکر کشته شد و اهل شام از این حادثه خوشحال گردیدند. امیرالمؤمنین فرمودند: «إِنَّ حُزْنَنا عَلَيْهِ عَلَي قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ، إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً، وَ نَقَصْنَا حَبِيْباً». حزن ما (در از دست دادن محمد) به قدر سرور آنان است، جز این که آنان دشمنی را از دست دادند و ما دوستی را از دست دادیم. (شریف رضی ۱۴۱۴هـ، ص ۵۳۲).

متنبی:

سُبِقْنَا إِلَى الدُّنْيَا فَلَوْ عَاشَ أَهْلُهَا مُنْعِنَا بِهَا مِنْ جِيئَةٍ وَ ذُهُوبِ

(العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۵۰)

به سمت دنیا شتافتیم پس اگر اهل آن زنده می‌ماندند؛ ما را از آمدن و رفتن در آن باز می‌داشتند.

مقصود این است که اگر پیشینیان می‌ماندند، دنیا مملو از آدمیان می‌گشت، و زمین بر ما تنگ می‌آمد، تا بدانجا که از شدت ازدحام، رفت و آمد برای ما غیر ممکن می‌گشت. پس قوام امر دنیا به این است که گذشتگان بمیرند تا آیندگان به راحتی زندگی کنند. از این رو مرگ نعمتی بزرگ و قانون این دنیای فانی است.

صائب:

روزگار از تو و مرگ تو فراغت دارد شطّ نماند ز روش، گر تو ز بغداد

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۳، ص ۳۳۰)

صائب در این بیت دنیا را به رود فرات در عراق تشبیه کرده است که پیوسته جریان دارد و اگر کسی بمیرد، این رودخانه همچنان به جریان خود ادامه می‌دهد و فارغ از مرگ آدمیان است. بنابراین، از نظر هر دو شاعر در این دنیا قانونی خاص جریان دارد. دنیا باقی می‌ماند، اگر چه اهل آن بمیرند و نسبت به کسی متعهد نیست. مرگ از قوانین دنیا است که باعث می‌شود عده‌ای خوشحال و عده‌ای دیگر غمگین شوند. این دو بیت متنبی با این بیت صائب مشابهند و صائب با آوردن استعاره (تشبیه «دنیا» به «شط») و حذف «دنیا» و باقی گذاردن «شط») در قالب اسلوب معادله، مفهوم را رساتر بیان نموده است.

۴-۲- دوستی در لباس دشمن

متنبی:

وَمِنْ نَكَدِ الدُّنْيَا عَلَى الْخُرِّ أَنْ يَرَى عَدُوًّا لَهُ مَا مِنْ صِدَاقَةٍ بُدِّ

(العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۳۷۵)

از سختی‌های روزگار بر انسان آزاده این است که دشمنی را می‌بیند که باید با او دوستی کند.

متنبی می‌گوید: از سختی‌ها و کم‌خیر بودن دنیا این است که انسان آزاده مجبور است با او اظهار دوستی کند تا از شرش در امان بماند؛ چرا که می‌داند دنیا دشمن اوست و چاره‌ای از اظهار دوستی ندارد. عکبری در شرح این بیت می‌نویسد:

«ابوالفتح می‌گوید: «اگر می‌گفت: «ما من مداجاته» بهتر بود. اما آنچه متنبی گفته در لفظ و معنی بهتر است، حسن لفظش به این است که «عدو» را با ضد آن «صداقه» ذکر کرده است و اما قوه معنایش در این است که: «مداجی» یعنی «مساتر» (پوشاننده) دشمنی و کسی دشمنی خویش را می‌پوشاند که نتواند دوستی خود را اظهار کند و اظهار دوستی در حالی که دل، پراز دشمنی و کینه است،

بسیار سخت و در زندگی درد آور است، پس چنین شخصی از مداجی (پوشاننده دشمنی) حال بدتری دارد.» (همان، ص ۲۷۵).

صائب:

دنیا به اهل خویش، ترحم نمی کند آتش، امان نمی دهد آتش پرست را

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۱، ص ۶۶)

در این بیت، صائب «دنیا» را به «آتش» و «اهل آن» را به «آتش پرست». تشبیه کرده است. در وهله اول به نظر می رسد، آتش به آتش پرست (دنیا به اهل آن) کاری ندارد. اما در حقیقت آتش، دشمن آتش پرست است و به او رحم نخواهد کرد و او را هیزم خود خواهد نمود، پس باید آتش پرست، از آتش دوری کند؛ اگر چه در ظاهر با او اظهار دوستی می کند و او را می پرستد. صائب با آوردن این تشبیه در قالب أسلوب معادله در بیان این مفهوم حکمی موفق تر از متنبی بوده است.

۲-۵- هم نشینی خوشی و ناخوشی

متنبی

وَمَنْ صَحِبَ الدُّنْيَا طَوِيلًا تَقَلَّبَتْ عَلَى عَيْنِهِ حَتَّى يَرَى صِدْقَهَا كَذِبًا

(العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۵۷)

کسی که با این جهان بسیار هم صحبتی کند؛ احوال آن در چشم او دگرگون می شود تا جایی که راست آن دروغ می پندارد.

متنبی می گوید: کسی که مدتی طولانی در این دنیا اقامت کند و به آن دلبسته شود، ظاهر و باطن و پشت و روی آن را خواهد دید و پرده از مقابل چشمان او برداشته خواهد شد و خواهد فهمید که راست آن دروغ است و سراسر فریب. عکبری می نویسد: «این بیت از ارسطو گرفته شده است: «لیس تزدد حرکات الفلک إلا تحیل الکائنات عن حقائقها» (العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۵۷) و همین طور ابونواس^۴ در این زمینه گفته است:

«إِذَا اخْتَبَرَ الدُّنْيَا لِيَبَّ تَكَشَّفَتْ لَهُ عَن عَدْوُ فِي ثِيَابِ صَدِيقٍ

(ابونواس، ۱۴۲۳هـ. ق / ۲۰۰۲ م، ص ۳۹۴)

صائب:

ساده‌لوحانی که دارند از جهان راحت، طمع دام، بهر صید، در بحر سراب افکنده‌اند

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۰۷)

صائب، در این بیت «دنیا» را به «سراب» تشبیه کرده است که واقعیت ندارد و کذب محض است؛ اگرچه راست جلوه می‌کند. در سراب هیچ موجودی وجود ندارد که برای صید آن، دامی پهن کرد. صائب می‌گوید کسانی که به دنبال راحتی در این جهانند، مانند کسانی هستند که در دریای سراب، به دنبال ماهی می‌گردند، اینان فقط ساده‌لوحند و دنیای دروغ و پرفریب را راست و صادق انگاشته‌اند؛ در حالیکه سراسر دنیا همچون سراب پرنقش و نگار و پرتالو دروغ است.

ماتم و سور جهان، با یکدگر آمیخته است خنده‌ها چون برق دارد ابر گریان در لباس

(همان، ج ۲، ص ۲۲۷)

صائب بار دیگر در این بیت «دنیا» را به «ابر گریان» تشبیه نموده است که گاهی اوقات می‌خندد و این خنده را به برق گذران تشبیه کرده است، خنده‌ای که در ابتدا انسان آن را صادق می‌پندارد، اما این خنده بلافاصله ناپدید می‌شود و جای خود را به گریه و بارش باران می‌دهد. خنده او را نباید واقعی انگاشت، هم‌چنان که گریه را نباید جدی می‌گرفت. خوشی و ناخوشی و خنده و گریه و راست و دروغ جهان به هم آمیخته است. صائب در این دو بیت با استفاده از دو صنعت بدیعی استعاره مکنیه، و اسلوب معادله، در بیان این مفهوم، از متبئی موفقی‌تر بوده است. نظامی نیز در مفهومی نزدیک به مفهوم ابیات این دو شاعر، می‌گوید:

جهان را نیست کاری جز دورنگی گهی رومی نماید گاه زنگی

(حیدری ابهری، ۱۳۸۳، ص ۱۳۸)

۶-۲- غم دنیا

متبئی:

وَمَنْ تَفَكَّرَ فِي الدُّنْيَا وَ مَهْجَتَهُ أَقَامَهُ الْفِكْرُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَ النَّعْبِ

(العکبری، پیشین، ج ۱، ص ۹۶)

کسی که در این جهان و جدایی خویش از آن بیندیشد، این اندیشه او را در میان ناتوانی و رنج نگاه دارد.

در نظر متنبی انسان گاهی در طلب دنیا رنج می‌کشد و گاهی نیز به خاطر ترس از مردن دست از طلب می‌کشد و پیوسته بین این دو حالت است، می‌طلبد و رنج می‌کشد، دست می‌کشد و ناتوان می‌گردد.

صائب:

غم دنیا، نه حریفی است که مغلوب شود مرد از این معرکه، نامرد برون می‌آید

صائب در این بیت، «غم دنیا» را به «هماوردی قوی» تشبیه کرده است که هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود، قوی‌ترین مردمان در این نبرد شکست خورده و سرافکننده گشته‌اند. اندیشیدن در امور دنیوی، سرانجامی جز ناکامی و ناتوانی نخواهد داشت. شاعر در این بیت از استعاره مکنیه تخیلیه استفاده کرده و گیرایی مفهوم را دوچندان نموده است. بنابراین، در بیان این مفهوم موفق‌تر از متنبی جلوه می‌کند. لازم به ذکر است که کاربرد صنعت مزبور در قالب اسلوب معادله است.

۷-۲- دنیای دو چهره

متنبی:

قُبْحًا لَوْ جِهَكَّ يَا زَمَانُ! فَإِنَّهُ وَجْهٌ لَهُ مِنْ كُلِّ لَوْمٍ بُرْقُعُ

(العکبری، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۵)

ای روزگار! پروردگار چهره تو را زشت گرداند؛ زیرا آن رخساری است که از هر زشتی نقابی دارد.

متنبی، دنیا را به انسانی تشبیه کرده است که از تمامی زشتی‌ها نقابی بر چهره دارد و سپس «مشبه به» که همان انسان است، حذف شده و از لوازم آن که «وجه» است، ذکر گردیده است. دنیا موجودی است که سراسر شر و بدبختی است و هیچ خیری در آن وجود ندارد.

صائب:

در میان پشت و روی مار، اگر فرقی بود نیست از ادبار گردون، فرق، تا اقبال او

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۵۲)

از نظر صائب، در میان پشت و روی مار، فرق است و می‌توان این دو را از هم تشخیص داد، اما بین انعام و اکرام دنیا و حرمان و بدبختی آن هیچ فرقی نیست، تمام دنیا بدبختی، شرو محرومیت است؛ اگر ببخشد، خواهد گرفت و نعمت‌های او هیچ دوامی ندارد. صائب نیز همچون متنبی چهره دنیا را زشت و فریبنده می‌داند و معتقد است که خوبی و بدی آن را نمی‌توان از هم تشخیص داد و نباید به نعمت‌های آن امیدوار بود.

جامی نیز قریب به همین مضمون این گونه می‌سراید:

دنیا همه هیچ، و کار دنیا همه هیچ ای هیچ! ز بهر هیچ در هیچ مپیچ

(غلامرضا حیدری ابهری، پیشین، ص ۱۳۷)

و نیز در دیوان حافظ آمده است:

طُرّه‌ی شاهد دنیا، همه بندست و فریب عارفان بر سر این رشته، نجویند نزع

(دیوان حافظ، ۱۳۶۲، ۵۹۲)

دنیا هم چون زیبارویی است که پیشش زلف او چون زنجیری، بند پای آدمیان است و عارفان فریب او را نخواهند خورد و باز حافظ می‌گوید:

خزینہ‌داری میراث‌خوارگان، کفر است به قول مطرب و ساقی به فتوی دَف و نی

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند مجوز سَفله مُرُوت که شیئه لاشی

نوشته‌اند بر ایوان جنّة المأوی که هر که عشوه‌ی دنیا خرید، وای به وی!

(همان، ص ۸۶۰).

عطار نیز چنین می‌گوید:

دل بُگسَل از جهان که جهان پایدار واثق مشو به او، که به عهد استوار نیست

در طبع روزگار وفا و کرم مجوی کین هر دو مدتی است که در روزگار نیست

رو یار خویش باش و مجو یاری از کسی کاندل دیار خویش بدیدیم یار نیست

(عطار نیشابوری، ۱۳۷۶، ص ۲۰۱)

متنبی با استفاده از استعارهٔ مکینیه و صائب با استفاده از اسلوب معادله، در بیان این مفهوم هر دو به یک اندازه موفق بوده‌اند.

۸-۲- عدم دل‌بستگی به دنیا

متنبی

۹- وَمَا الدَّهْرُ أَهْلٌ أَنْ تُؤَمَّلَ عِنْدَهُ حَيَاةٌ وَأَنْ يُشْتَقَّ فِيهِ إِلَى النَّسْلِ

(العکبری، پیشین، ج ۳، ص ۵۲)

روزگار، شایستهٔ آن نیست که به نزدش زندگانی‌ای آرزو کنند و یا در آن به فرزند و نسل، دل ببندند.

از نظر متنبی کار دنیا زشت و ناپسند است، نباید به آن دل بست و به فرزند داشتن امیدوار بود؛ چرا که مرگ، عاقبت همگان است و جایگاه همه قبر است و جز رنج و بدبختی چیزی نصیب انسان نمی‌گردد. واحدی در شرح خود می‌نویسد:

«اگر فرزندان بعد از پدران زندگی کنند، سختی‌های روزگار، زندگی را بر آنان تیره و تار خواهد گرداند و فرزندی نیز باقی نمی‌ماند.» (به نقل از: العکبری، ج ۳، ص ۵۲).

صائب:

موقوف به آسایش چرخ است قرارم هر کار که موقوفِ مُحال است، محال است

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۱، ص ۵۵۹)

دنیا هرگز آرام نبوده است و هر کس می‌خواهد با تکیه بر دنیا به آرامش برسد؛ امر غیر ممکن است و این همان مفهوم مورد نظر صائب است.

صائب:

چه بسته‌ای به زمین و زمان دل خود را؟! گذشتنی است، زمان و زمین، گذاشتنی است

(همان، ص ۹۱۶)

دنیا شایستهٔ دل بستن و آرامش یافتن نیست، می‌گذرد و زمین برای آیندگان به میراث می‌رسد و آنان نیز می‌روند و جای خود را به دیگران می‌دهند. این دو بیت صائب، مضمونی مشابه بیت متنبی را دارند و بار دیگر، صائب با استفاده از تمثیل

در قالب اسلوب معادله در بیان مفهوم حکمی فوق، موفق‌تر از متنبی، جلوه کرده است.

دامادی، در کتاب خویش، بیتی آورده است که در مفهوم مشابهه ابیات فوق می‌باشد:

لَعْمُرْكَ مَا الدُّنْيَا بَدَارِ إِقَامَةٍ إِذَا زَالَ عَنْ عَيْنِ الْبَصِيرِ غَطَاؤُهَا
وَكَيْفَ بَقَاءُ النَّاسِ فِيهَا وَإِنَّمَا يُنَالُ بِأَسْبَابِ الْفَنَاءِ بَقَاؤُهَا

(دامادی، پیشین، ص ۴۰)

هر گاه از برابر چشم انسان پرده برداشته شود، می‌بیند که دنیا، جای اقامت نیست و چگونه ممکن است باقی بودن انسان در دنیا؟! در صورتی که بقای آدمی به وسایل فنا حاصل می‌شود.

خیام نیز بیتی مشابهه ابیات فوق الذکر دارد:

برخیز و مخور غم جهان گذران بنشین و جهان، به شادکامی گذران
در طبع جهان اگر وفایی بودی نوبت به تو خود، نیامدی از دگران

(خیام، ۱۳۸۴، ص ۵۷)

در تمامی این ابیات، مفهومی مشابهه ابیات دو شاعر مورد نظر ما، بیان شده است.

۹-۲- جفت ناموافق

متنبی:

كُلُّ دَمْعٍ يَسِيلُ مِنْهَا عَلَيْهَا وَبِفِكَ الْيَدَيْنِ مِنْهَا تُخْلَى

(العکبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۱)

هر اشکی که در این جهان ریخته می‌شود، برای افسوس به چیزی از دست رفته است و انسان جز به دست شستن مرگ از آن رها نمی‌شود.

ضمیر در «منها» و «علیها» به «دنیا» در ابیات زیر (ابیات قبلی) باز می‌گردد:

أَبْدًا تَسْتَرِدُّ مَا تَهَبُّ الدُّنْيَا يَا فَيَا لَيْتَ جُودَهَا كَانَ بُخْلًا

فَكَفَّتْ كُونََ فَرْحَةَ تُوْرِبِ الْعَمَمِ مَمَّ وَ خِلَّ يُعَادِرُ الْوَجْدَ خِلَاً
وَهِيَ مَعْشُوْقَةٌ عَلَى الْعَدْرِ لَا تَح فَظُّ عَهْدًا وَلَا تُتَمِّمُ وَصَلًا

(العکبری، پیشین، ج ۳، ص ۱۳۰-۱۳۱)

مفهوم سه بیت فوق این است که دنیا می‌بخشد و شادمان می‌سازد و سپس، پس می‌گیرد و شادمانی را به اندوه مبدل می‌سازد. «الدنیا» مرجع ضمیر در بیت مورد نظرمان از متنبی است. یعنی در نظر این شاعر هر اشکی در این دنیا به خاطر دنیا جاری می‌گردد و فقط مرگ می‌تواند بین دنیا و اشک انسان جدایی بیفکند. ابن ابی‌الحدید این قول متنبی را برگرفته از کلام امیرالمؤمنین (ع) می‌داند: «أَوْصِيكُمْ بِالرَّفْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةَ لَكُمْ وَإِنْ لَمْ تَحْبُوا تَرَكَهَا» «شما را توصیه می‌کنم که این دنیای موروث را ترک کنید، هرچند که ترک آن را دوست ندارید (ابی‌الحدید، ۱۴۰۴، ج ۷، ص ۸۰).

صائب:

نیست جفت ناموافق را علاجی جز طلاق با تو گر دنیا نسازد، ترک دنیا بهتر است

(صائب تبریزی، پیشین، ج ۱، ص ۷۶۱)

صائب «دنیا» را به «همسری» تشبیه کرده است که به هیچ روی قصد سازگار با همسر خود را ندارد و هیچ چیز جز طلاق به این ناسازگاری خاتمه نمی‌دهد. هر دو شاعر چاره سختی‌های دنیا را جدایی از آن ذکر کرده‌اند؛ با این تفاوت که متنبی از کلمه «مرگ» استفاده کرده است و صائب از کلمه «طلاق». به این ترتیب صائب امیدوارتر و صبورتر از متنبی جلوه می‌کند و این نشان دهنده ایمان واقعی و خداشناسی صائب است که در سراسر دیوان او جلوه می‌کند. او مرگ را آخر دنیا نمی‌پندارد؛ در حالی که به نظر می‌رسد متنبی مرگ را آخر همه چیز می‌داند و بدین وسیله می‌خواهد از سختی‌های طاقت‌فرسای رهایی یابد.

۱۰-۲- یکسان بودن کم و زیاد دنیا

متنبی:

كثِيرُ حَيَاةِ الْمَرْءِ مِثْلُ قَلِيلِهَا يَزُولُ، وَ بَاقِي عَيْشِهِ مِثْلُ

(العكبري، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰)

عمر بسیار آدمی همانند عمر اندک اوست که (سرانجام) زوال یابد و باقی زندگانی اش همچون (عمر) سپری شده است.

مولوی نیز در بیان این مضمون چه خوش سروده و چه تمثیل زیبایی آورده:

زین دیگ جهان یک دو سه کفلیز چو خوردی؛

باقی همه دیگ، آن مزه دارد که چشیدی

ابن رومی^۵ می گوید:

رَأَيْتُ طَوِيلَ الْعُمُرِ مِثْلَ قَصِيرِهِ إِذَا كَانَ مُفَضَّاهُ إِلَى غَايَةِ تُرَى

(به نقل از: العكبري، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰)

عکبری می نویسد:

«این سخن (بیت متنبی) از جنس سخن حکیمان است که گفته اند، پایان حرکات فلک نظیر آغاز آن است و در عالم آنچه در حال رشد و نشو و نماست، مانند آن چیزی است که از بین رفته، البته در حقیقت نه در حس.» (العکبری،

پیشین، ج ۱، ص ۱۵۰)

دنیا پیوسته در حرکت و تکرار و با آهنگی ملایم در گردش است. فقط در هر

مرحله انسان های جدیدی به وجود می آیند که مسئولیتی همچون گذشتگان دارند.

صائب:

عالم دیگر به دست آور که در زیر فلک گر هزاران سال می مانی همین روز و شب است

(صائب تبریزی، ج ۱، ص ۴۷۹)

در نظر صائب کوتاه بودن عمر یا بلند بودن آن چندان تفاوتی ندارد؛ چرا که

دنیا همین است و گذشته انسان همچون آینده اوست، همه جا و در هر لحظه

آسمان همین رنگ است. دو شاعر در بیان این مفهوم به یک اندازه موفق بوده اند.

بیتی در این مفهوم به حضرت امیرالمؤمنین (ع) نسبت داده اند:

فَلَا الدُّنْيَا بِبَاقِيَةٍ لِحَيٍِّّ وَلَا حَيٌّ عَلَى الدُّنْيَا بِيَاقٍ

(علی بن ابی طالب، ۱۳۶۹، ص ۲۹۴)

نه دنیا برای موجودی باقی می ماند و نه موجود زنده ای برای دنیا.

نتیجه گیری

مقاله حاضر به بررسی تطبیقی اشعار حکمی صائب و متنبی در موضوع دنیا اختصاص داشته و در این راستا نتایج زیر حاصل گشت:

۱. همان طور که مشاهده گردید، صائب در بیان اشعار حکمی خویش، موفق تر از متنبی است و این به دلیل سودای مضمون پردازی و جستجوی معنی بیگانه از جانب اوست. او برای رسیدن به این مقصود مکرر از تمثیل و تشبیه و استعارات زیبا و بی بدیل و در عین حال، قابل فهم و دور از هنجارگریزی معنایی، در قالب اسلوب معادله بهره جسته است.

۲. دیوان صائب شامل هفتاد و پنج هزار بیت است که ظاهراً در قالب غزل سروده شده است؛ اما در واقع غزل او چیزی جز پند و حکمت و موعظه نیست؛ در حالی که دیوان متنبی پنج هزار و پانصد و هفتاد و پنج بیت دارد که تنها سیصد و پنجاه بیت آن حکمت و پند است. حجم فراوان دیوان صائب و تلاش او در یافتن مضمون های پیچیده و بکر، این فرصت را به او داده که مفاهیم و مضامین بیشتری را در اشعار خود بیان کند و به توفیق مهمی نیز در این عرصه دست یافته است.

۳. حکم متنبی نتیجه سرخوردگی و ناامیدی او از رسیدن به حیات مرفه و آرزوهای قلبی اش می باشد. شاعر پس از سیر و سفر طولانی به این حقیقت رسیده که هرگز نمی تواند به خواسته های درونی خویش دست یازد و بدینی به حیات و ناامیدی از همگان، او را از این جهان جدا می گرداند و در انزوای خویش هم نشین پند و موعظه شده و سرچشمه های حکمت از قلبش سیراب می شود. در حالی که صائب از همان ابتدا به دلیل دین مداری و مذهب سالاری محیط خویش به

حکمت روی آورده است و حکمت او عین عرفان اوست که هیچ گاه رنگ تشاؤم جان گزرا را به خود نگرفت.

۴. محیط آشفته سیاسی در عصر متنبی، او را وادار به سیر و سفر کرد تا در نتیجه آن بتواند و به ولایتی و ثروتی دست یابد و عطش قدرت طلبی خود را فرونشاند، او هر چند در این راه به توفیقی دست نیافت؛ اما به تجربه ای رسید که باعث جاری شدن حکمت از قلب پرآلامش گردید. صائب نیز در جامعه ای مذهب سالار دیده به جهان گشود و با تکیه بر دین و مذهب تشیع و آموزه های ناشی از آن و اخلاقیات و روحیات خویش، افکار متعالی اش را در قالب شعر به همگان عرضه کرد.

یادداشت ها

- ۱- زندگی نامه این شاعر یافت نشد، اما در ترجمه کتاب «الکامل» آمده است که او و فرزندان از انصار بوده اند؛ بنابراین این شاعر از شعرای عصر صدر اسلام است. (ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۷۳).
- ۲- حارث بن حلزة بن مکروه بن یزید بن عبدالله بن مالک بن عبد بن سعد بن جشم بن اسد بن ربیعہ نزار (۵۴۰ م - ۵۸۰ م). مقدار شعری که از او به دست ما رسیده، اندک است. اما از همین شعر کم او می توان دریافت که مردی عاقل و متفکر بوده است و پیوسته از قبیله خویش دفاع می نموده است. (أبو الفرج الأصفهانی، ۱۴۱۵ هـ ق ج ۱۱، ص ۲۹).
- ۳- ابو عباده ولید بن عبید طائی یکی از مشاهیر شعرای عرب و صاحب قصاید نغز و بلند، متوفی در سال (۲۸۴ هـ ق) است. (ابن طقطقی، ۱۳۶۰ هـ، ص ۳۴۷).
- ۴- حسن بن هانی مشهور به أبونواس، شاعر بزرگ قرن دوم هجری است. سال تولد و مرگ او مورد اختلاف است. شعر او درباره شراب و غلام بارگی معروف می باشد. او چندان پایبند به اصول اخلاقی و دینی نبوده است (ابن قتیبة، ۱۹۶۹ م)، ص ۶۸۰).

۵- ابوالحسن علی بن عباس بن جُرَیح یا جورجیس رومی (۲۲۱ هـ.ق - ۲۸۳ هـ.ق / ۸۳۶ م - ۸۹۶ م) از پدری رومی و مادری ایرانی در بغداد زاده شد. او در این شهر پرورش یافته و بهره فراوانی از ادب، لغت، دین، علم و فلسفه عصر خویش گرفت. (کامل سلمان الجبوری، ۱۴۲۴ هـ.ق - ۲۰۰۳ م، ج ۳، ص ۴۴۵).

کتابنامه

۱. قرآن کریم

۲. ابن ابی الحدید المعتزلی (۵۸۶-۶۵۶ هـ.ق)، عبدالحمید. شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴.
۳. ابن الأثیر، عزّ الدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم (۵۵۵-۶۳۰ هـ.ق)، **الکامل فی التاریخ**، ط ۴، تحقیق: مکتب التراث، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی، ۱۴۱۴ هـ.ق - ۱۹۹۴ م.
۴. ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا. **تاریخ فخری فی الآداب السلطانیّه**. ترجمه: محمد وحید گلپایگانی، چاپ دوم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۵. ابن قتیبة الدینوری، أبو محمد عبدالله بن مسلم (۲۱۳-۲۷۶ هـ.ق). **الشعر و الشعراء**. القاهرة: دارالحدیث، ۱۴۲۳ هـ.ق.
۶. ابونواس. حسن بن هانی. **دیوان**. (تحقیق: علی فاعور) ط ۳، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ هـ.ق / ۲۰۰۲ م.
۷. الإصفهانی، أبو الفرج علی بن حسین بن محمد (۳۵۶ هـ.ق). **الأغانی**. بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۱۵ هـ.ق.
۸. ترابی، سید محمد، نگاه‌ی به تاریخ و ادبیات ایران از روزگاران پیش از اسلام تا اوایل قرن هفتم. چاپ اول، تهران: ققنوس، ۱۳۸۲.
۹. الجبوری، کامل سلمان، **معجم الشعراء**. بیروت: دارالکتب العلمیة،

۱۴۲۴ هـ.ق. ۲۰۰۳ م.

۱۰. حافظ، خواجه شمس الدین محمد. **دیوان حافظ**. تصحیح: پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲.
۱۱. حیدری ابهری، غلامرضا. **نگاهی موضوعی به امثال و حکم فارسی**. قم: نشر جمال، ۱۳۸۳.
۱۲. خیّام، عمر بن ابراهیم. **رباعیات خیّام**. (ویرایش: میرجلال الدین کزازی) چاپ سوم، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
۱۳. دامادی، سید محمد، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ۱۳۷۱.
۱۴. دهخدا، علی اکبر. **لغت نامه دهخدا**. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۵. ریکایان، تاریخ ادبیات ایران. ترجمه: ابوالقاسم سری، چاپ اول، تهران: سخن، ۱۳۸۲.
۱۶. صائب تبریزی، محمدعلی. **دیوان**. تهران: نشر علم، ۱۳۸۳.
۱۷. صفاء، ذبیح الله، **تاریخ ادبیات ایران**. چاپ بیست و سوم، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
۱۸. عطّار نیشابوری، فرید الدین. **دیوان عطّار**. تصحیح: بدیع الزّمان فروزانفر، چاپ دوم، تهران: نشر نخستین، ۱۳۷۶.
۱۹. العکبری، أبوالبقاء. **التیّان فی شرح الدیوان**. تصحیح: مصطفی السقا، بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۲۳ هـ ق - ۲۰۰۳ م.
۲۰. علی بن ابی طالب «ع». **دیوان امام علی «ع»**. چاپ دوم، قم: انتشارات پیام اسلام، ۱۳۶۹.
۲۱. علی بن ابی طالب «ع»، **نهج البلاغه**. گرد آورنده: شریف رضی، قم: دارالهجرة، ۱۴۱۴.
۲۲. گلچین معانی، أحمد. **فرهنگ اشعار صائب**. چاپ سوم، تهران: مؤسسه

انتشارات امير كبير، ۱۳۸۱

۲۳. ندا، طه، **ادبيات تطبيقی**. ترجمه: هادی نظری منفرد، چاپ اول، تهران: نشر

نی، ۱۳۸۳ هـ

۲۴. واله داغستاني، عليقلي. **تذكرة رياض الشعراء**. تصحيح: سيد محسن ناجی

نصر آبادی، تهران: انتشارات اساطير، ۱۳۸۴.